

مقایسه نظریه ذهن، مفهوم خدا و مفهوم میهن در بین کودکان دارای سبک‌های فرزندپروری متفاوت

* مرسده نوروزی¹، فیروزه سپهریان آذر²

1. دانشجوی دکتری روان‌شناسی عمومی دانشگاه ارومیه،

2. دانشیار گروه روان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه

(تاریخ وصول: 94/12/14 - تاریخ پذیرش: 95/02/27)

The Comparison between Theory of Mind, the Concept of God, and Homeland among Children with Different Parenting Styles

*Mercedeh Norouzi¹, Firoozeh Sepehrian Azar²

1. Ph.D student in General Psychology at Urmia university

2. Associate Professor, in Psychology in Urmia University

(Received: May. 04, 2016 - Accepted: Apr. 16, 2014)

Abstract

Introduction: The aim of this study was to compare the Theory of Mind, the Concept of God, and the Concept of homeland among nursery and preschool children with different parenting styles. **Method:** This research was a post-event descriptive study. The statistical population included kindergarten and pre-school children in Tehran. The 51 children, who were between 3.5 to 6 years old, were selected by convenience sampling. Then they were classified into three groups based on their parenting styles: authoritarian, authoritative and permissive. Theory of mind was measured by games for all the participants; God's image was measured through drawings and descriptions of God, and the cognitive concept of homeland through semi-structured interviews. Data were analyzed using descriptive and inferential statistical tests such as Kruskal-Wallis test. **Results:** The results showed that the number of children who achieved the theory of mind in families with authoritative parenting style was more than their counterparts in other families. The results also indicated that the kind image of God in children with authoritarian parenting is lower than the other two groups. Finally, there was no significant relationship between the concept of homeland and methods of parenting. **Conclusion:** Based on the results, we can say that authoritative parenting style influences the formation of the theory of mind and the kind image of God.

Keywords: Parenting style, Theory of mind, Image of God, Cognitive concept of homeland.

چکیده

مقدمه: هدف از مطالعه حاضر مقایسه نظریه ذهن، مفهوم خدا، مفهوم میهن در بین کودکان برخوردار از سبک‌های فرزندپروری متفاوت در کودکان مهدکودک و پیش‌دبستانی بود. روش: طرح این پژوهش از نوع پس‌رویدادی است. جامعه آماری شامل کودکان مهدکودک و پیش‌دبستانی شهر تهران است. از این جامعه 51 کودک 3/5-6 ساله به عنوان نمونه مورد مطالعه به شیوه نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند. کودکان بر اساس شیوه فرزندپروری در سه گروه مستبدانه، مقتدرانه و سهل‌گیرانه - قرار گرفتند. از هرکدام از شرکت‌کننده‌ها آزمون نظریه ذهن از طریق آزمون بازی و آزمون تصور از خدا از طریق نقاشی و توصیف از خدا و مفهوم شناختی میهن از طریق مصاحبه نیمه ساختاریافته مفهوم میهن سنجیده شدند. یافته‌ها: یافته‌های به دست آمده از اجرای آزمون‌ها با استفاده از آزمون‌های آماری توصیفی و استنباطی از جمله آزمون کروسکال - والیس مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. نتایج نشان داد که تعداد کودکان دست‌یافته به نظریه ذهن در خانواده‌های با سبک فرزندپروری مقتدرانه بیشتر از هم‌تایان خود در سایر خانواده‌ها است. در مقایسه سه گروه مشخص شد که تصور مهربانانه از خدا در گروه فرزندپروری مستبدانه از دو گروه دیگر پایین‌تر است. نتیجه‌گیری: در نهایت، ارتباطی بین مفهوم میهن و شیوه‌های فرزندپروری وجود نداشت. نتیجه‌گیری: بنابراین، می‌توان گفت سبک فرزندپروری مقتدرانه در شکل‌گیری نظریه ذهن و تصور مهربانانه از خدا تأثیر دارد.

واژگان کلیدی: شیوه فرزندپروری؛ نظریه ذهن؛ تصور از خدا؛ مفهوم شناختی میهن.

مقدمه

اوقات ندارند ولی نظم و قانونی هم برای فرزندانشان ایجاد نمی‌کنند. این والدین نقش جدی در تعلیم و تربیت فرزندانشان ندارند (وونک، زینگلر - هیل، اوینگ، مرسر و نوسر³، 2015؛ کراکت و هایز⁴، 2011).

فرزندپروری از جمله عواملی است که بر فرایند اجتماعی شدن کودکان تأثیرگذار است (ماسن، کیگان، هوستون و کانجر، 1389). کوهن⁵ (2000) معتقد است، کودکانی که تحت سبک فرزندپروری مقتدرانه بزرگ می‌شوند پیشرفت تحصیلی بالاتری دارند و نیز در بزرگسالی کمتر به افسردگی و مشکلات مربوط به استرس دچار می‌شوند. برخی از محققین معتقدند در روابطی که دلبستگی ایمن، یعنی حساس بودن در مراقبت و توجه به کودک وجود دارد، ارتباط معناداری با توانایی‌های نظریه ذهن⁶، کارکردهای اجرایی و خودتنظیمی مشاهده می‌شود (کوچانسکا، موری و هارلن⁷، 2000؛ ولمن، فیلیس، دلفی-لیلی و لالوند⁸، 2004)؛ بنابراین؛ محیط خانواده با تحول شناختی کودکان در ارتباط است. از میان عوامل خانوادگی شیوه فرزندپروری حائز اهمیت است (گاجاردو، سیندر و پترسون⁹، 2008). شیوه‌های فرزندپروری و دلبستگی ایمن می‌تواند در اکتساب توانایی‌های شناختی مؤثر باشد. یکی از موضوعات مهم پیرامون مبحث رشد شناخت

روش‌های فرزندپروری¹ ترکیباتی از رفتارهای والدین هستند که در موقعیت‌های گسترده‌ای رخ می‌دهند و جو فرزندپروری با دوامی را به وجود می‌آورند. بامریند² (1991) چهار نوع شیوه را بر اساس صمیمت و پذیرش، کنترل و استقلال دادن مطرح کرد. این شیوه‌ها شامل سبک مقتدرانه، سبک مستبدانه، سبک سهل‌گیر و سبک غفلت است. والدین مستبد که دارای سطوح پایینی از پاسخگو بودن و سطوح بالایی از قانونمندی و انضباط هستند. والدین سهل‌انگار که ترکیبی از پاسخگو بودن بالا و قانونمندی پایین را به کار می‌برند. از این میان والدین مقتدر، به عنوان سبک والدینی ایده آل در افزایش شناخت اجتماعی و قضاوت‌های روان‌شناختی هستند. والدین مقتدر دارای این ویژگی‌ها هستند: انتظارات واضح، محدودیت‌های منطقی و سطوح بالایی از گرمی و حمایت به نیازهای رشدی بچه‌ها والدین مستبد، قوانین سخت و غیرمنطقی برای رفتار فرزندان خود فراهم می‌کنند. آن‌ها انتظار دارند فرزندانشان بدون چون و چرا دستوراتشان را اجرا نمایند و در صورت عدم اطاعت تنبیه سختی برای آن‌ها فراهم می‌کنند. به‌طور کلی این والدین روابط ضعیفی با فرزندانشان دارند و روابط عاطفی کمی با آن‌ها ایجاد می‌کنند. برعکس والدین مقتدر، والدین سهل‌گیر گرایش به ایجاد روابط عاطفی بسیار شدید با فرزندانشان دارند و در عین حال کنترل کمی بر رفتار آن‌ها اعمال می‌کنند. این والدین اگرچه روابط بدی با فرزندانشان در اغلب

3. Vonk, Zeigler-Hill, Ewing, Mercer, and Noser

4. Crockett, and Hayes

5. Cohen

6. Theory of Mind

7. Kochanska, Murray & Harlan

8. Wellman, Phillips, Dunphy-Lelii & LaLonde

9. Guajardo, Snyder, & Petersen

1. Parenting Style

2. Baumrind

«می‌توان کودکان را دارای نوعی ادراک نظریه گونه از ذهن دیگری دانست. کودکان رفتار و هیجانات دیگران را از طریق در نظر گرفتن ارتباط میان مفاهیمی چون باورها و تمایلات، ادراک و پیش‌بینی می‌کنند». از نظر هاریس آگاه شدن کودک بر حالت روانی خود به او امکان می‌دهد تا از طریق یک مکانیسم وانمودسازی، حالات روانی خود را بر «دیگری» فرامی‌فکنند. در بیان دیگر شناخت "حالت دیگری" مستلزم آن است که «خود» در جای «دیگری» فرض شود. هاریس وجود سه شرط را برای ذهن‌خوانی «دیگری» لازم می‌پندارد: 1. خودآگاهی 2. توانایی وانمودسازی 3. توانایی تمیز دادن واقعیت از وانمودسازی (هاریس، 1994 به نقل از محسنی، 1389). فراتحلیلی از پژوهش‌های صورت گرفته در زمینه تفاوت‌های فرهنگی نظریه ذهن نشان می‌دهد که اکتساب این توانایی در فرهنگ‌های مختلف یکسان است. گرچه مفاهیم وابسته به فرهنگ و زمان است ولی تقریباً در تمامی فرهنگ‌های شرق آسیا، آمریکا، استرالیا و اروپا نتایج یکسان بود. در واقع این نتیجه نشان داد که این مفاهیم جهان شمول‌اند (ولمن، کراس و واتسون، 2001). نتایج مطالعه ای نشان دادند که شکل‌گیری نظریه ذهن وابسته به رشد مغز و رشد مغز وابسته به اثرات مراقبت و نگهداری در کودکی است. مشکلات و ناهنجاری‌ها در فرزندپروری (هیجانی، رفتاری و فیزیکی) منجر به تاخیر و اشکالاتی در شکل‌گیری نظریه ذهن کودک می‌شود. فهم و درک اعمال، هیجانات و افکار دیگران در تفسیر استدلال‌ها و هیجانات نیز نقش دارند (موراتی، دوزیر، برنارد،

اجتماعی که در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته، نظریه ذهن در کودکان است (کارلسون و ماسس¹، 2001). نظریه ذهن را تحت عناوینی چون ذهن‌خوانی، روان‌شناسی تعامل باور و ذهن‌پردازی نیز مطرح کرده‌اند و آن را پایه و اساس ادراک فرد از دنیای بیشتر، اجتماعی می‌دانند (اسلاتر و رپاچولی²، 2003). نظریه ذهن شامل توانایی درک این که دیگران هیجانات، افکار و انگیزه‌های مختلفی دارند که بر رفتار آن‌ها تاثیرگذار است، می‌شود (کارلسون و ماسس، 2001). توجه به این موضوع که کودک چگونه و در چه زمان در دوران رشد بر باورها، تمایلات، حالات روانی خود و دیگران آگاهی می‌یابد و آن را در پیش‌بینی رفتار دیگران دخالت می‌دهد، تحت عنوان «نظریه ذهن» بررسی می‌شود. امروزه نظریه ذهن یکی از پررونق‌ترین زمینه‌های پژوهشی در عرصه مطالعات مربوط به رشد کودک است. این مفهوم به دنبال نظریه ساختاری پیازه و نظریه فرهنگی ویگوتسکی شکل گرفت که به‌طور کامل توسط فلاول مطرح شده است (هال، 2003). بسیاری از شواهد تجربی نشان می‌دهند که از بین سنین سه تا چهارسال کودکان بر هیجانات، باورها و تمایلات دیگران شناخت می‌یابند. پل هاریس³ یکی از نظریه‌پردازان شناخته شده در این زمینه، معتقد است کودکان درباره هیجانات، تمایلات و باورهای دیگران نوعی فرضیه‌سازی دارند که می‌توان آن را «نظریه ذهن» یا ذهن‌خوانی دانست. وی اظهار می‌کند که:

1. Carlson, Moses
2. Slauter & Repacholi
3. Harris

رشد کودکان دارد، همسو است؛ که نشان می‌دهد شیوه‌هایی که والدین در تربیت فرزندان خود به کار می‌گیرند، نقش اساسی در تأمین سلامت روانی و رشد همه‌جانبه فرزندان آن‌ها دارد (هریسون، 2006؛ رافمن⁴، 2002؛ علیزاده، 2011). علاوه بر این، نظریه ذهن به درک گفتار و رفتار دیگران می‌پردازد و فرد از این طریق می‌تواند رفتار دیگران را پیش‌بینی و یا تبیین کند. علاوه بر این، شکل‌گیری نظریه ذهن تسهیل‌گر درک و رشد شناخت اجتماعی یعنی درک رفتار افراد با هم و تفکرات آن‌ها درباره هم هست (کوهن، 2000). زبان، توانایی‌های شناختی، بازی و انمود کردن و تجربیات اجتماعی را در شکل‌گیری این مفهوم سهیم می‌دانند. آگاه شدن از ذهن، به توانایی اندیشیدن درباره افکار نیاز دارد که زبان این امکان را فراهم می‌کند (برک، به نقل از سید محمدی، 1388).

مفهوم شناختی دیگر، شکل‌گیری مفهوم خدا در کودکان است. فروید برای بررسی شکل‌گیری این مفهوم بر روابط پسر - پدر تأکید کرده است (بریکی و بال⁵، 1988). دیدگاه روان‌کاوی، شکل‌گیری مفهوم خدا و تصویری که کودک از خدا می‌سازد را نوعی فرافکنی از خصوصیات والدین می‌داند (ریزوتو⁶، 1974). مطالعه دیگری نشان داده است که تصویری که کودک از والدین خود دارد در تصویرسازی از خدا نقش دارد (بریکی و بال، 1988). دیدگاه نظری روابط شیء مانند ریزاتو (1974) بیانگر این

تراسسیانس و مور¹، 2012). پژوهشی در یک نمونه‌ی 92 نفری از کودکان پیش‌دبستانی به بررسی رابطه بین نگرش فرزندپروری استبدادی و تفاوت‌های فردی در عملکرد باور کاذب و نظریه ذهن پرداختند. نتایج نشان داد که شرکت‌کنندگان با سبک استبدادی بالا و پایین والدین، تفاوت زیادی در عملکرد تکالیف باور کاذب داشتند، اما تفاوت معناداری در انجام تست نظریه ذهن دیده نشد (رودریگوئز، پادیلا و فورناگورا²، 2010). نتایج تحقیق دیگری نشان داد که سبک دلبستگی و نحوه فرزندپروری بر روی رشد نظریه ذهن کودکان مؤثر است. این تحقیق بیان می‌کند که کودکانی که والدین آن‌ها از سبک دلبستگی ایمن استفاده کرده‌اند نظریه ذهن پیشرفته‌تری دارند (استینگتون به نقل از واکر و ماراکور³، 2012). نتایج همبستگی بین سبک‌های فرزندپروری و نظریه ذهن نشان داد که بین شیوه فرزندپروری مقتدرانه و نظریه ذهن و بین شیوه همبستگی مثبت و معنادار و بین فرزندپروری مستبدانه و نظریه ذهن همبستگی منفی و معنادار وجود دارد؛ اما بین شیوه فرزندپروری سهلگیرانه و نظریه ذهن در دانش آموزان رابطه معناداری وجود ندارد نتایج رگرسیون گام به گام نیز نشان داد که دو سبک مقتدرانه و مستبدانه پیش‌بینی‌کننده نظریه ذهن بوده‌اند. (چهرازی اسلامی، آقای و قربانی، 1392). نتایج چندین پژوهش دیگر نشان داد که شیوه مقتدرانه والدین اثر مثبت پیوسته‌ای در

4. Ruffman

5. Birky & Ball

6. Rizzuto

1. Morrarty, Dozier, Bernard, Terracciano & Moore

2. Rodríguez, Padilla & Fornaguera

3. Walker & Murachver,

خداوند تو را مجازات می‌کند"، موجب شکل‌گیری باورهای منفی در مورد خود، خدا و والدین می‌شود. غباری (2008) نشان داده است که بین دلبستگی ایمن و اتکا به خدا رابطه معنادار و مثبتی وجود دارد در صورتی که دلبستگی اجتنابی رابطه معناداری با عدم اتکا به خدا دارد. کرک پاتریک⁵ (2005) رابطه معناداری میان مفهوم مفهوم مثبت از خدا و بهداشت روانی بالا را نشان داده است. بدین صورت که تصویرسازی مثبت از خدا با افزایش بهداشت روانی همبستگی معناداری دارد. همچنین ارتباط معنادار منفی میان شکل‌گیری مفهوم مثبتی از خدا و افسردگی وجود دارد. نتایج پژوهش دیگری که تصویر مادر با تصویر خود و مفهوم خدا در ارتباط هستند و هر سه ارتباط معناداری با بهداشت روانی نیز دارند. ارضا نیازهای کودک و توجه مثبت نامشروط منجر به شکل‌گیری طرحواره‌ای در ذهن کودک می‌شود که این طرحواره در شکل‌گیری مفهوم خود و خدا مؤثر است (بروکا و ادواردز⁶، 1994). از طرف دیگر، یانگ⁷ (1999) اشاره می‌کند که اگر نیازهای کودک برطرف نشود و او توجه لازم را کسب نکند، بهداشت روانی وی نیز کاهش می‌یابد و دچار استرس و بی‌حوصلگی می‌شود. همچنین، بین تصویر خدا و سبک‌های مقابله‌ای ارتباط وجود دارد. بدین صورت که شکل‌گیری تصویری مهربانانه و مثبت از خداوند در تاب آوری و داشتن سبک‌های مقابله‌ای سودمند تأثیرگذار است (غباری و حدادی، 2009). عدم

است که شکل‌گیری این مفهوم در کودکان مبتنی بر تجربه درک و فهم مفهوم خدا نیست بلکه بازنمایی‌هایی از ارتباطات با دیگران به خصوص والدین است که این مفهوم در کودک شکل می‌گیرد (لارنس¹، 1997، بریکی و بال، 1988). نتایج پژوهش دیگری نشان داد که رابطه معناداری بین تصویر خود و تصویر مثبت از خدا نیز وجود دارد. در واقع تصویر خود در چگونگی شکل‌گیری تصویر از خدا تأثیر دارد (بنسون و اسپیلکا²، 1973). کارتی³ (1977) مطرح کرد که پذیرش و یا عدم پذیرش والدین و تصویر از خود کودک در شکل‌گیری تصویر خدا نقش دارند به طوری که اگر والدین کودک خود را بپذیرند منجر به تصویرسازی مثبت از خود و همچنین شکل‌گیری مفهوم خدا در کودک می‌شود در صورتی که والدین کودک خود را نپذیرند تصویر خود کودک شکل نمی‌گیرد در نتیجه مفهومی از پذیرش خدا نیز در او شکل نمی‌گیرد. نلسون و کرولیسزاک⁴ (1984) مطرح کرده است که اگر والدین خدا را به عنوان مجازات کننده معرفی کنند و کودکان را از مجازات خدا بترسانند تصویر از خود منفی در کودک شکل می‌گیرد که موجب می‌شود که خدا را به عنوان موجودی مجازات کننده بشناسد کیفیت دلبستگی نیز در اتکا داشتن به خدا نقش دارد. در واقع، والدین به طور مستقیم در مورد شکل‌گیری تصویر خدا در کودکان خود نقش دارند؛ بدین صورت که تقویت تهدیدآمیز والدین مانند "اگر تو بدرفتاری کنی،

1. lawrence
2. Benson & Spilka
3. Chartier
4. Nelson and Kroliczak

5. Kirkpatrick
6. Brokaw & Edwards

رشد این مفاهیم نسبتاً دیررس هست و در دوران دوم کودکی و در سال‌های نوجوانی طبق روندی خاص و مراحلی مشخص شکل می‌گیرد. طی این دوران عوامل شناختی و عاطفی درگیر در ساخته شدن مفاهیم یاد شده، به موازات یکدیگر از خودمحموری در جهت تقابل دیدگاهی تحول می‌یابند و این تحولات، شرط لازم در شکل‌گیری مفهومی پایدار از «میهن» و تعلقات مربوط به آن است. مراحل تحولی در جنبه شناختی مفهوم میهن شامل سه مرحله هست. در مرحله اول، یعنی تا حدود پنج، شش سالگی، کودک معمولاً بر اساس داده‌های اولیه است و آگاهی کامل از مفهوم «میهن»، وجود ندارد. افزون بر آن، هرگاه کودک شهر و کشوری که در آن زندگی می‌کند را بشناسد با این وجود ارتباط فضایی آن‌ها را به صورت ارتباط جزء و کل نمی‌داند. در واقع ارتباط مذکور صورت مفهومی نیافته است. در مرحله دوم، میهن و کشور هنوز مفاهیمی بدون محتوا می‌باشند. واقعیت ملموس برای کودک خانواده است، شهر است، زندگی در محل است بدون آن‌که هنوز انسجامی میان آن‌ها به وجود آمده باشد. در مرحله سوم، مفاهیم و طبقات اهل شهر و مملکت بودن در هم ادغام می‌شوند. کودک ارتباط‌های منطقی جزء و کل را در سطح مفهومی نیز درک می‌کند. ولی این تحول جدا از عوامل و انگیزه‌های عاطفی نیست. (محسنی، 1389).

با توجه به مطالب مذکور، شیوه‌های فرزندپروری در شناخت اجتماعی مؤثر هستند، لذا پژوهش حاضر به دنبال آن است که تصور خدا، مفهوم میهن و نظریه ذهن در بین کودکان

پذیرش از سوی والدین منجر به غمگینی، عدم پذیرش خود و تصویری خشتی در مورد خدا می‌شود که این عوامل در نهایت منجر به افسردگی نیز می‌شوند (سرو و مارمون، 2004). مفهوم دیگر در این پژوهش، تصور شناختی¹ از میهن است. یکی از قدیمی‌ترین تحقیقات تحولی مربوط به هویت اجتماعی، تحقیقات پیازه در زمینه هویت ملی و مفاهیم «میهن» و «خارجی» طی مراحل رشد است (پیازه، 1977). جامع‌ترین هویت جمعی نزد مردم، هویت ملی است که نوعی احساس پای بندی، دلبستگی و تعهد به اجتماع ملی است و جزئی از هویت فرد محسوب می‌شود (رزازی فر، 1379). امروزه این مفهوم به اندازه‌ای اهمیت یافته است که برخی از اندیشمندان، هویت ملی را زیربنای انواع دیگر هویت می‌دانند (پول²، 2003). پیازه باور دارد که نظرات تحولی در مورد مفهوم میهن و کشورهای خارجی در بسیاری از نکات با هویت ملی نظریه‌های هویت اجتماعی همخوان هستند. به این صورت که آگاهی بر هویت ملی و دیگرانی که در این مقوله جای نمی‌گیرند، همگام با یکدیگر حاصل می‌شوند و هویت ملی، در مقایسه با سایر هویت‌های اجتماعی دیگر دیر رس‌تر هستند و به سال‌های آغازین نوجوانی و بعد آن گسترش پیدا می‌کنند (پیازه، 1977). برحسب نتایج تحقیقات پیازه آگاه شدن بر وابستگی‌های ملی و تعلق داشتن به یک ملت یا به یک کشور، دارای جنبه‌های شناختی و عاطفی در هم تنیده است.

1. Cognitive Hometown Concept

2. Poole

اجتماعی بر اساس درآمد خانواده، تمامی کودکان جزء طبقه خوب محسوب می‌شدند. 64% (32 نفر) والدین این کودکان هر دو شاغل بودند. 36% (19 نفر) فقط یکی از والدین شاغل بود. از لحاظ میزان تحصیلات، 37% (19 نفر) والدین دارای مدرک کارشناسی ارشد و 63% (32) والدین دارای مدرک کارشناسی بودند. حدود 60% (31 نفر) کودکان تک فرزند و 40% (20 نفر) دو فرزند بودند. در برای تحلیل از آمار توصیفی و استنباطی از آزمون ناپارامتریک کروسکال-والیس استفاده شد. تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم افزار SPSS-18 صورت گرفت.

ابزارسنجشی که در این پژوهش به کار رفته عبارتند از:

آزمون شیوه‌های فرزندپروری بامریند: آزمون شیوه‌های فرزندپروری بامریند (1971) به منظور بررسی سبک‌های فرزندپروری آزاد گذاری، استبدادی و اقتدار منطقی طراحی شده است. این پرسشنامه شامل 30 ماده است که 10 ماده به شیوه آزاد گذاری مطلق، 10 ماده به شیوه استبدادی و 10 ماده دیگر به شیوه اقتدار منطقی والدین در امر پرورش فرزند مربوط می‌شود. مقیاس پاسخ‌گویی برحسب مقیاس لیکرت 5 گزینه‌ای هست و از 4- 0 نمره گذاری می‌شود و با جمع نمرات، 3 نمره مجزا در مورد آزاد گذاری مطلق، استبدادی و اقتدار منطقی برای هر فرد به دست می‌آید. بوری (1991) به نقل از اسفندیاری، (1374) میزان پایایی این پرسشنامه را با روش باز آزمایی 0/81 برای آزاد گذاری، 0/85 برای استبدادی و 0/92 برای اقتدار منطقی گزارش نمود. همچنین وی در مورد اعتبار پرسشنامه، این نتایج را گزارش نمودند:

برخوردار از سبک‌های فرزندپروری متفاوت در کودکان مهدکودک و پیش دبستانی شهر تهران را مورد مقایسه قرار دهد؛ بنابراین؛ این سؤالات مطرح است که آیا تحول نظریه ذهن در کودکان مهدکودک و پیش دبستانی در سبک فرزندپروری مستبدانه، مقتدرانه و سهل گیرانه متفاوت است؟ آیا تصور کودکان مهدکودک و پیش دبستانی از خدا در خانواده‌های با سبک فرزندپروری مستبدانه، مقتدرانه و سهل گیرانه متفاوت است؟ آیا تحول مفهوم شناختی از میهن در کودکان مهدکودک و پیش دبستانی در سبک فرزندپروری مستبدانه، مقتدرانه و سهل گیرانه متفاوت است؟

روش

طرح پژوهش: مطالعه حاضر از نوع توصیفی

- پس رویدادی است. جامعه آماری شامل تمامی کودکان مهدکودک و پیش دبستانی تهران بود. کودکان 2 مهدکودک و پیش دبستانی در این پژوهش شرکت داشتند. در پژوهش حاضر گروه نمونه 51 کودک 6-3/5 ساله بودند که به روش نمونه گیری از نوع نمونه گیری در دسترس انتخاب شدند. ابتدا پرسش نامه سبک‌های فرزند پروری اجرا شدند و کودکان برحسب سبک فرزندپروری والدین در یک گروه فرزندپروری مقتدرانه، فرزندپروری مستبدانه و فرزندپروری سهل گیر قرار گرفتند، سپس تئوری ذهن، تصور از خدا و مفهوم شناختی میهن در کودکان هر سه گروه، بررسی گردید. نمونه‌های مورد مطالعه از لحاظ وضعیت اقتصادی، تحصیلات آن‌ها و تعداد فرزندان برابر همسان شدند. ویژگی‌های دموگرافیک افراد نمونه بدین صورت بود، از لحاظ پایگاه اقتصاد -

برچسب پاسخ صحیح یا غلط نمره یک و یا صفر تعلق می‌گیرد و در پایان به افرادی که به تمامی سؤالات پاسخ صحیح داده‌اند نمره یک و به افرادی که به هیچ‌کدام از سؤالات پاسخ صحیح ندادند و یا به برخی پاسخ صحیح و به برخی پاسخ غلط دادند نمره صفر تعلق می‌گیرد (وایمر و پرنر، 1983).

سنجش شکل‌گیری مفهوم خدا: برای سنجش شکل‌گیری مفهوم خدا، از مصاحبه بالینی و نقاشی استفاده شد که در طی آن از کودکان سؤالاتی پرسیده شد و از آن‌ها خواسته شد که نقاشی که توصیفگر خدا باشد را ترسیم کنند. نقاشی و پاسخ‌های شفاهی کودکان برای بررسی این مفهوم در کودکان تفسیر شد. سؤالاتی همچون: خدا چه شکلی است؟ خداوند در کجا زندگی می‌کند؟

پرسشنامه شکل‌یابی مفاهیم میهن و خارجی محسنی: پرسشنامه شکل‌یابی مفاهیم میهن و خارجی برای سنجش شکل‌گیری این مفهوم در کودکان طراحی شد. این پرسشنامه بر اساس نظرات پیاژه در همین زمینه و با مطالعه بر روی 320 کودک در گروه‌های سنی 6، 8، 10 و سال در شهر تهران توسط محسنی (1388) طراحی شده است. پرسشنامه مذکور متشکل از 34 سؤال است که به صورت انفرادی و با روش مصاحبه بالینی (پیاژه، 1977) به گونه‌ای ساختاریافته اجرا می‌شود. هر مجموعه چند سؤالی، پاسخ و استدلال کودک را در رابطه با مفاهیم میهن و بیگانه در جنبه‌های شناختی و عاطفی می‌سنجد. نمره‌گذاری آن بر اساس سطح استدلال شامل 3 سطح هست. سطح اول هیچ انسجام یا ارتباطی را

مستبد بودن مادر رابطه معکوسی با آزاد گذاری 0/38 - و اقتدار منطقی 0/48- دارد. پایایی و روایی معناداری را گزارش نمودند (سفنندیاری، 1374؛ رضایی، 1375). در این پژوهش پایایی مقیاس شیوه‌های فرزندپروری بررسی شد و ضریب آلفای (a=71.0) حاصل شد که حاکی از پایایی مناسبی است.

سنجش تئوری ذهن: تکلیف پیش‌بینی عمل، انتقال غیرمنتظره (خانه عروسک‌ها): این تکلیف اولین بار توسط وایمر و پرنر¹ (1983) به منظور ارزیابی باور غلط در کودکان طراحی شد. ابزار این آزمون شامل دو عروسک به نام‌های دارا و سارا، یک شکلات و یک اتاق عروسکی بود. شیوه اجرای این آزمون شامل دو قسمت است که در زیر شرح داده شده است.

قسمت اول: پژوهشگر با استفاده از عروسک‌ها و سایر وسایل، داستانی را تعریف می‌کند. قسمت دوم: پس از ارائه عملی و کلامی داستان، آزمایش‌گر از کودک 5 سؤال می‌پرسد.

1. آیا دارا می‌داند شکلات اکنون در کجا قرار دارد؟ (سؤال بی‌اطلاعی)
 2. وقتی دارا به خانه رسید، در کجا به دنبال شکلات می‌گردد؟ (سؤال درک باور)
 3. چرا دارا داخل... را جستجو می‌کند؟ (جایی را که شرکت‌کننده نشان می‌دهد) (سؤال توجیهی)
 4. آیا سارا می‌داند واقعاً شکلات در کجا قرار دارد؟ (سؤال دانشی)
 5. الان شکلات واقعاً کجاست؟ (سؤال واقعی)
- در این آزمون به هر یک از سؤالات

را تکمیل کنند. بر اساس نمرات به دست آمده از این آزمون کودکان در سه طبقه از لحاظ شیوه فرزند پروری قرار گرفتند، طی دو جلسه پس از ایجاد رابطه با کودک ابتدا آزمایش تئوری ذهن صورت می گرفت، سپس سؤالات و پاسخ در مورد خدا و ترسیم نقاشی و در نهایت، نیز مصاحبه شکل گیری مفهوم میهن اجرا شد. پاسخ های مربوط به تصور از خدا و مفهوم شناختی میهن کدگذاری شدند. برای آزمون تئوری ذهن از عروسک استفاده شد. در این آزمایش از دو عروسک استفاده شد. روش اجرا بدین صورت بود که به کودک گفته شد دو عروسک (دارا و سارا) به کمک هم شکلاتی را در کشو پنهان کردند و بعد دارا از اتاق بیرون رفت، سارا شکلات را از کشو بیرون آورد و آن را در زیر میز گذاشت، بعد از مدتی دارا به اتاق بر می گردد و می خواهد شکلات بخورد، او در کجا دنبال شکلات می گردد؟ فکر می کرد شکلات کجاست؟ و پاسخ کودک یادداشت می شد. آزمون دوم این چنین بود که دو عروسک نامه ای را در کمد می گذاشتند پس از خروج یکی، دیگری آن را زیر تخت می گذاشت و پس از بازگشت اولی از کودک سؤال می شد که او کجا دنبال نامه می گردد؟ پاسخ نیز یادداشت می شد.

یافته ها

ابتدا بر اساس پاسخ والدین به پرسشنامه کودکان در سه گروه قرار گرفتند، جدول 1 تعداد کودکانی که بر اساس شیوه تربیتی آنها به تئوری ذهن دست یافته اند و نتایج آزمون کروسکال - والیس در مورد تفاوت

نمی رسانند مبتنی بر تداعی های ذهنی و شخصی اند. سطح دوم کودک از محدوده تصورات شخصی فراتر رفته ولی عدم انسجام و سازمان یافتگی ناقص مطالب وجود دارد. سطح سوم سازمان یافتگی و انسجام مطالب و شواهدی است که تعدد بیشتری دارد و کودک به تفاوت های بین ملل و شباهت ها و آداب و رسوم ملت خود واقف است. نتایج پژوهش در مورد این پرسشنامه نشان دادند مفهوم شناختی میهن جنبه داخلی از لحاظ درک وحدت و کلیتی که قابلیت تقسیم به اجزایی دارد در سنین بین 8-10 به طور کامل حاصل می شود. کودکان 6 ساله معمولاً در سطح اول هستند و فقط اسامی شهر و مشور خود را می شناسند. همچنین مفهوم خارجی به عنوان بیگانه در سن 6 سالگی مشاهده می شود در سنین بالاتر مانند 12-10 سالگی سطح دوم و بالای 12 سالگی سطح سوم مشاهده شده است. به منظور بررسی روایی این پرسشنامه، تحلیل محتوا صورت گرفت؛ نتایج نشان داد که توافق میان تحلیل گران بین 1-0/66 بود. این پرسشنامه روی 320 کودک در دامنه سنی 12-6 در تهران صورت گرفته است و نتایج حاکی از پایایی و روایی مناسب این ابزار بوده است (محسنی، 1389). البته در این آزمایش مفهوم میهن در جنبه شناختی آن بررسی شد. در این پژوهش پایایی مقیاس شیوه های فرزند پروری بررسی شد و ضریب آلفای (a=84.0) حاصل شد که حاکی از پایایی مناسبی است.

شیوه اجرا: در این آزمایش، ابتدا از والدین خواسته شد که پرسشنامه شیوه های فرزند پروری

مرسده نوروزی و فیروزه سپهریان آذر: مقایسه نظریه ذهن، مفهوم خدا و مفهوم میهن در بین کودکان دارای ...

سطح تئوری ذهن در سه گروه فرزندپروری را نشان می‌دهد.

جدول 1. مقایسه تئوری ذهن بر اساس شیوه‌های فرزند پروری مستبدانه، مقتدرانه و سهل گیرانه

شیوه‌های فرزندپروری	تعداد	درصد فراوانی	خی	درجه آزادی	سطح معناداری
مستبدانه	8	37/5%	1/69	2	0/42
مقتدرانه	36	50%			
سهل گیرانه	7	28%			

معناداری بین اکتساب تئوری ذهن در کودکان دارای سبک‌های فرزندپروری متفاوت وجود ندارد ($p > 0/05$).

طبقه‌بندی تصویری که کودک از خدا دارد بر اساس گفته‌های آن‌ها به دو طبقه خدا به عنوان موجودی آسمانی و مهربان و موجودی تنبیه گر تقسیم شد. جدول شماره 2 به مقایسه شکل‌گیری مفهوم خدا و تحلیل نتایج آزمون کروسکال - والیس در مورد تفاوت مفهوم خدا در سه گروه فرزندپروری را نشان می‌دهد.

مطابق با جدول 1، 37/5% از کودکان مهدکودک با سبک فرزند پروری مستبدانه به تئوری ذهن دست یافته‌اند. در حالی که 50 درصد کودکانی که به سبک اقتدارانه پرورش می‌یابند، به تئوری ذهن دست یافته‌اند و 28 درصد کودکانی که سبک فرزند پروری آن‌ها سهل گیرانه است تئوری ذهن را کسب کرده‌اند. با توجه به نتایج، اکتساب این توانایی در کودکان با سبک فرزندپروری مقتدرانه بالاتر هست. نتایج تحلیل آزمون کروسکال - والیس نشان داد که تفاوت

جدول 2. مقایسه مفهوم خدا بر اساس شیوه‌های فرزند پروری مستبدانه، مقتدرانه و سهل گیرانه

شیوه‌های فرزندپروری	تعداد	موجود آسمانی تنبیه‌گر	موجود آسمانی مهربان	خی	درجه آزادی	سطح معناداری
مستبدانه	8	50%	50%	6/46	2	0/039
مقتدرانه	36	13%	86%			
سهل گیرانه	7	0%	100%			

با توجه به نتایج، تصور مهربانانه‌ای از خدا در کودکان با سبک فرزندپروری مقتدرانه بالاتر هست. نتایج تحلیل آزمون کروسکال - والیس نشان داد که بین تصور خدا به صورت مهربانانه و تنبیه گر در کودکان دارای سبک‌های فرزندپروری متفاوت تفاوت معناداری وجود دارد ($p < 0/05$).

در جدول 3 شکل‌گیری مفهوم میهن با توجه به سبک فرزندپروری را نشان داده شده است.

بر اساس جدول 2 نتایج نشان داد که 50% کودکانی که سبک فرزند پروری آن‌ها مستبدانه بود تصور موجودی تنبیه گر و 50% دیگر تصور موجود مهربان و آسمانی را داشتند. 86% کودکانی که به شیوه مقتدرانه پرورش می‌یابند تصور موجودی آسمانی و مهربان را داشتند و تمامی کودکانی که به سبک سهل گیرانه تربیت می‌شوند تصور موجودی مهربان و آسمانی از خدا داشتند.

صورت مفهومی شکل یافته است. همچنین تحلیل نتایج آزمون کروسکال - وایس در مورد تفاوت مفهوم میهن در سه گروه فرزندپروری را نشان می‌دهد.

سطح استدلالی 1 مربوط به این است که کودک اسم شهر و کشور را بداند ولی ارتباط فضایی را به صورت جزء و کل درک نکند و در سطح دوم ارتباط میان شهر و کشور به صورت فضایی و کلامی درک می‌شود ولی هنوز ارتباط مذکور

جدول 3. مقایسه مفهوم میهن بر اساس شیوه‌های فرزند پروری مستبدانه، مقتدرانه و سهل گیرانه

شیوه‌های فرزندپروری	سطح یک	سطح دو	تعداد	خی	درجه آزادی	سطح معناداری
مستبدانه	50%	50%	8	2/72	2	0/257
مقتدرانه	52%	47%	36			
سهل گیرانه	58%	15%	7			

مطابق با پژوهش یافته‌های چندین پژوهش هست آن‌ها نشان دادند سبک دلبستگی و نحوه فرزندپروری بر روی رشد نظریه ذهن کودکان مؤثر است. این تحقیق بیان می‌کند که کودکانی که والدین آن‌ها از سبک دلبستگی ایمن استفاده کرده‌اند نظریه ذهن پیشرفته‌تری دارند (استینگتون به نقل از واکر و ماراکور، 2012). همچنین بین شیوه فرزندپروری مقتدرانه و نظریه ذهن و بین شیوه همبستگی مثبت و معنادار و بین فرزندپروری مستبدانه و نظریه ذهن همبستگی منفی و معنادار وجود دارد اما بین شیوه فرزندپروری سهل‌گیرانه و نظریه ذهن در دانش آموزان رابطه معناداری وجود ندارد. به علاوه، دو سبک مقتدرانه و مستبدانه پیش‌بینی کننده نظریه ذهن بوده‌اند (چهارازی اسلامی، آقایی و قربانی، 1392). در واقع، دلبستگی ایمن، حساس بودن در مراقبت و توجه اجتماعی مداوم به کودک ارتباط معناداری با توانایی‌های نظریه ذهن، کارکردهای اجرایی و خود تنظیمی می‌دارد. علاوه بر آن، سبک

در این جدول سطح استدلال از مفهوم درک میهن مشخص شده است. نتایج نشان داده است که 50 درصد کودکان با سبک فرزندپروری مستبدانه در سطح 1 هستند و 50% دیگر در سطح 2 هستند. 47% کودکان با سبک فرزند پروری مقتدرانه در سطح دوم می‌باشند و 52% در سطح 1 هستند و این نتیجه برای کودکان دارای سبک فرزندپروری سهل‌گیرانه این‌گونه است که 85% آن‌ها در سطح 1 می‌باشند و فقط 15% آن‌ها سطح 2 تحول یافتند نتایج تحلیل آزمون کروسکال - وایس نشان داد که بین سطح درک مفهوم میهن در کودکان دارای سبک‌های فرزندپروری متفاوت تفاوت معناداری وجود ندارد ($p < 0/05$).

نتیجه‌گیری و بحث

یافته اول مطالعه حاضر نشان داد که تعداد بیشتری از کودکانی که تحت شیوه مقتدرانه تربیت می‌شوند به تئوری ذهن دست یافته‌اند. البته نتیجه آزمون کروسکال - وایس معنادار نبود. این یافته

صورت مهربان و آسمانی تصور می‌کنند. نتایج آزمون کروسکال-والیس که به مقایسه تصور از خدا در شبکه‌ای فرزندپروری متفاوت پرداخت، هم معنادار بود. این یافته همسو با نظریه ریزاتو (1974) است. به باور وی، تصویرسازی کودک از خدا را نوعی فرافکنی از والدین می‌داند کیفیت دل‌بستگی نیز در اتکا داشتن به خدا نقش دارد. غباری (2008) نشان داده است که ارضای نیازهای کودک و توجه مثبت نامشروط منجر به شکل‌گیری طرحواره‌ای در ذهن کودک می‌شود که این طرحواره در شکل‌گیری مفهوم خود و خدا مؤثر است. از طرف دیگر، یانگ (1999) اشاره می‌کند که اگر نیازهای کودک برطرف نشود و او توجه لازم را کسب نکند، بهداشت روانی وی نیز کاهش می‌یابد و دچار استرس و بی‌حوصلگی می‌شود. عدم پذیرش از سوی والدین منجر به غمگینی، عدم پذیرش خود و تصویری خنثی در مورد خدا می‌شود (سزرو و مارمون، 2004). در واقع، والدین به‌طور مستقیم در مورد شکل‌گیری تصویر خدا در کودکان خود نقش دارند؛ بدین صورت که تقویت تهدیدآمیز والدین مانع "اگر تو بدرفتاری کنی، خداوند تو را مجازات می‌کند"، موجب شکی‌گری باورهای منفی در مورد خود، خدا و والدین می‌شود (نلسون و کرولیسزاک، 1994)؛ بنابراین؛ مطابق با یافته‌های این پژوهش می‌توان گفت که سبک فرزند پروری مستبدانه امکان دارد موجب تصویرسازی از خدا به عنوان موجودی تنبیه‌گر شود، زیرا در این سبک، میزان صمیمیت اندک هست و کنترل کودک زیاد است، از کودک انتقاد زیادی می‌شود، او مورد تنبیه نیز قرار می‌گیرد و

فرزند پروری مقتدرانه در پیشرفت نظریه ذهن تأثیرگذار است (کوچانسکا، 2000؛ ولمن و فیلیپس، 2004؛ رودریگز، پادیلا و فورناگرا، 2000). یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد، تعداد کودکانی که به تئوری ذهن دست می‌یابند با شیوه فرزندپروری مقتدرانه بیشتر است؛ البته از لحاظ آماری این تفاوت معنادار نبود؛ بنابراین؛ می‌توان گفت شیوه فرزند پروری می‌تواند در کسب توانایی‌های شناختی مؤثر باشد. در واقع، صمیمیت بیشتر، کنترل منطقی و استقلال دادن به کودک موجب ارتباط گرم‌تر با کودک هست و والدین دلایل اعمال گوناگون را به کودک بیان می‌کنند که تعامل و مباحثه بین والد و کودک موجب ایجاد چالش در ذهن کودک می‌شود و کودک با گذشت زمان برای اعمال خود و دیگران تبیین‌هایی را دارد. در واقع، ارتباط با کودکان و تبیین رویدادها موجب می‌شود که کودک خود در مورد مسائل بیندیشد و توانایی‌های شناختی خود را بیفزاید. علاوه بر آن، رشد شناختی وابسته به پاسخ‌گو بودن حساس به کودک است که موجب درک افکار، هیجانات و رفتارهای دیگران می‌شود. این یافته نشان داد که نوع فرزندپروری در اکتساب تئوری ذهن نقش دارد.

یافته دوم نشان داد که 86% کودکانی که به شیوه فرزندپروری مقتدرانه پرورش می‌یابند تصویری آسمانی و مهربان از خدا دارند و 50% کودکانی که تربیت مستبدانه دارند تصویری مهربان و آسمانی و 50 درصد دیگر خدا را به عنوان موجودی تنبیه‌گر تصور می‌کنند و تمامی کودکانی که به شیوه سهل‌گیر تربیت می‌شوند خدا را به

که شیوه فرزند پروری مستبدانه به دلیل صمیمیت کمتر با کودک و نقش تنبیهی والدین در تعامل با کودک موجب می‌شود که کودک تصویری تنبیه‌گیرانه از خدا داشته باشد؛ و به جای اینکه انرژی خود را صرف خلاقیت کند، برای فرار از تنبیه مصرف می‌کند و ممکن است ذهن آن‌ها از خودشکوفایی به راز بقا تنزل یابد.

یافته سوم در مورد تصور شناختی از میهن هست. سطح استدلال کودک از مفهوم شناختی که از میهن دارد بر اساس شیوه فرزند پروری بررسی شد. در این پژوهش یافته‌ها بیانگر این بود که اکثریت کودکان با توجه به شیوه فرزندپروری آن‌ها در سطح اول استدلال از مفهوم میهن هستند. نتایج تحلیل استنباطی نیز نشان داد که تفاوت معناداری بین سطوح تصور شناختی از میهن در کودکان دارای سبک‌های فرزندپروری متفاوت، وجود ندارد. با توجه به یافته‌های پژوهش محسنی (1389)، جنبه داخلی مفهوم شناختی میهن از لحاظ درک وحدت و کلیتی که قابلیت تقسیم به اجزایی دارد در سنین بین 8-10 به طور کامل حاصل می‌شود. کودکان 6 ساله معمولاً در سطح اول هستند و فقط اسامی شهر و مشور خود را می‌شناسند. همچنین مفهوم خارجی به عنوان بیگانه در سن 6 سالگی مشاهده می‌شود در سنین بالاتر مانند 12-10 سالگی سطح دوم و بالای 12 سالگی سطح سوم مشاهده شده است. یافته‌های این پژوهش همسو با نتایج پژوهش محسنی (1389) بود. در این پژوهش، کودکان تصویری از شهر و کشور خود دارند ولی قادر به انسجام این مفاهیم با یکدیگر نیستند، یعنی توانایی یکپارچه کردن اطلاعات خود در این مورد را

نیازهای کودک ارضا نمی‌شود. به دلیل عدم پذیرش از سوی والدین موجب می‌شود، تصویری که از والدین می‌سازد، تصویری تنبیه‌گر است که این تصور را نسبت به خدا نیز دارد و تصویری خنثی یا منفی از خدا را می‌سازد. در واقع، ارتباط ناکارآمد و رابطه‌ای که بر اساس کنترل باشد موجب می‌شود که کودک نقش والد را بر اساس تنبیه‌گری وی در ذهن تصور کند و طرحواره‌ای که بر این اساس شکل می‌گیرد بر اساس تنبیه‌گر بودن والد هست، در نتیجه تصویری که از خدا در ذهن کودک شکل می‌گیرد نیز بر اساس نقش تنبیه‌گری والدین کودک است. در صورتی که همان‌گونه که یافته‌ها نشان داد کودکانی که به سبک مقتدرانه و سهل‌گیرانه پرورش می‌یابند به دلیل به دلیل صمیمیت بالا در هر دو سبک و استقلال و کنترل منطقی سبک مقتدرانه، نیازهای کودک ارضا می‌شود، توجه مثبت نامشروط از والدین دریافت می‌کند و اتکا به والدین دارد، در نتیجه تصور مثبت و مهربانانه‌ای از والدین دارند که این تصور را به خدا نیز دارا می‌باشند؛ بنابراین؛ می‌توان گفت که شیوه فرزندپروری و تعامل و نوع ارتباط با کودک موجب تصور و شکل‌گیری مفهوم خدا در ذهن او هست؛ بنابراین؛ این کودکان بر اساس نوع ارتباطی که با والدین خود دارند، تصویری مثبت و مهربانی از خدا می‌سازند. بنابراین؛ می‌توان گفت که در خانواده‌ها با سبک فرزندپروری مقتدرانه ارضای نیازهای کودک و کسب توجه مثبت نامشروط کودکانی پرورش می‌یابند که از نظر شناختی و عاطفی رشد بالاتری نسبت به هم‌تایان خود در خانواده‌های مستبد و سهل‌گیرانه دارند. در صورتی

کودک از مفاهیم انتزاعی می‌سازد نیز تأثیر داشته باشد.

یکی از عمده‌ترین محدودیت‌ها که انجام این پژوهش با آن روبه‌رو بود کمبود زمان و لزوم جمع‌آوری داده‌ها در مقطع زمانی کوتاه بود. طبعاً کوچک بودن نمونه مورد بررسی نیز از جمله محدودیت‌ها است که تعمیم یافته‌ها را دچار مشکل می‌کند. انجام چنین پژوهش‌هایی به زمان بیشتر و نمونه بالاتری دارد تا در تعمیم و قضاوت احتمال خطای کمتری وجود داشته باشد. علی‌رغم محدودیت‌ها، پیشنهاد می‌شود که به والدین در مورد تأثیر رفتار و سبک فرزندپروری آن‌ها بر تحول شناختی کودکان آگاهی لازم داده شود. همچنین یافته‌های این پژوهش می‌تواند در پیش‌بینی نظریه ذهن و برای برنامه‌ریزی آموزشی به منظور افزایش شناخت اجتماعی بکار رود، زیرا از طریق درک شیوه فرزندپروری می‌توان در آموزش و سنجش مؤلفه‌های شناختی بهره جست.

تقدیر و تشکر

از همکاری صمیمانه مهدکودک و پیش‌دبستانی قطره‌ها و لاله‌ها که این پژوهش بدون همکاری آن‌ها میسر نبود، قدردانی می‌گردد.

ندارند، بلکه اطلاعات بر اساس تداعی‌های شخصی آن‌هاست؛ یعنی متناسب با سن خود درکی از مفهوم شهر محل زندگی و کشور خود داشتند و مفهوم خارجی یعنی درک مفهوم کشورهایی به غیر از کشور محل زندگی خود را متوجه بودند ولی انسجام و کلیت مفهوم میهن و خارجی در سنین بالاتر به‌طور کامل‌تر حاصل می‌شود.

در مجموع، یافته‌های حاصل از این پژوهش بیانگر این بود که صمیمیت در رابطه با کودکان و استقلال دادن به آن‌ها و اعمال کنترل منطقی بر آن‌ها و تأثیر کیفیت فرزندپروری بر رشد توانایی‌های شناختی از جمله تئوری ذهن و تصور مهربانانه از خدا هست. شیوه فرزندپروری سهل‌گیر نیز بر اساس صمیمیت بین والدین و کودک، موجب شکل‌گیری تصویر موجودی مهربان از خدا در ذهن کودکان می‌شود. یافته‌های این پژوهش در رابطه با مفهوم شناختی از میهن هست که نتایج حاکی از این بود که اکثریت کودکان در سطح اول استدلال بودند و قادر به سازماندهی و انسجام بین مفاهیم شهر و کشور را نبودند. در نهایت، می‌توان گفت شیوه فرزندپروری به دلیل نوع ارتباط و صمیمیت با کودک می‌تواند در شکل‌گیری توانایی‌های شناختی مؤثر باشد و حتی در نوع تصور و طرحواره ای که

منابع

- اسلامی چهارزی، ز، قربانی، م، آقایی، ا (1392). «رابطه بین شیوه‌های فرزندپروری با نظریه ذهن در دانش آموزان پایه چهارم و پنجم ابتدایی». دو فصلنامه علمی پژوهشی شناخت اجتماعی. 2(3).

- اسفندیاری، غ (1374). «بررسی و مقایسه شیوه‌های فرزندپروری مادران کودکان مبتلا به اختلالات رفتاری و مادران کودکان بهنجار و تأثیر آموزش مادران بر اختلالات رفتاری فرزندان». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، انستیتو روان‌پزشکی ایران، دانشگاه ایران.

- برک، ل (1388). روان‌شناسی رشد. ترجمه سید محمدی. (2001). تهران: نشر ارسباران. ص 483-480.
- رزازی فر، او الکی، ی (1379). «جامعه‌شناسی هویت ملی در ایران با تأکید بر رابطه میان هویت ملی و ابعاد آن». فصلنامه مطالعات ملی. 2(5). 101-132.
- Alizadeh, S. h. (2011). "Relationship between Parenting Style and Children's Behavior Problems. Department of Human Development & Family Studies". *Journal of Asian Social Science*, 12:195-200.
- Baron-Cohen, S. (2000). "Theory mind and autism: A fifteen year review. In theory of mind". *Journal of Child Development*, 72: 1032-53
- Baumrind, D. (1991). *Parenting Styles and Adolescent development*. New York: garland Publishing.
- Benson, P. & Spilka, B. (1973). "God image as a function of self-esteem and locus of control". *Journal for the Scientific Study of Religion*, 12, 297-310.
- Birky, I. T. & Ball, S. (1988). "Parental trait influence on God as an object representation". *Journal of Psychology*, 122, 133-137.
- Brokaw, B. F. & Edwards, K. J. (1994). "The relationship of God image to level of object relations development". *Journal of Psychology and Theology*, 22, 352-371.
- Carlson, S. M. & Moses, L. J. (2001). "Individual differences in inhibitory control and children's theory of mind". *Child Dev*, 72(4): 1032-53.
- Cecero, J., Marmon, T., Beitel, M., Hutz, A. & Jones, C. H. (2004). "Images of mother, self, and god as predictors of dysphoria in non-clinical samples". *Journal of Personality and Individual Differences*. 36, 1669-1680.
- Chartier M. R., & Goehner L. A. (1977). "A study of the relationship of parent-adolescent communication, self-esteem, and God image". *Journal of Psychology and Theology*, 4, 227-232.
- Crockett, L. J. and Hayes, R. (2011). "Parenting practices and styles". *Encyclopedia of Adolescence*, 2, 240-248.
- Ghobary, B. B. (2008). *The relationship between attachment to god and reliance on god. In K. Mc Phillips (Chair), Psychological Aspects of Spiritual Practices*. International Congress of Society of Biblical Literature, Auckland, New Zealand.
- Ghobari Bonab, B., Haddadi Koohsar, A. A. (2009). "Relations of anxiety and depression with image of God in college students". *Journal of Psychological Science*. 8 (31)297 - 314 .
- Guajardo, N. R.; Snyder, G. & Petersen, R. (2008). "Relationships among parenting practices, parental stress, child behaviour, and children's social-cognitive development". *Infant and Child Development*.

- Hale, C. M. & Tager-Flusberg, H. (2003). "The influence of language on theory of mind: a training study". *Journal of Developmental Science*, 6, 346-359.
- Harris, P. L.; Lewis, C. & Mitchell, P. (1994). "Children's early Understanding of Mind". *Erlbaum associates*.pp:235-259
- Harrison, M. R. (2006). "Executive Function, Parenting Style, and Theory of Mind". *University of Oregon Libraries*, 541: 346-3053
- Kirkpatrick, L. A. (2005). *Attachment, evolution, and the psychology of religion*. New York, the Guilford Press.
- Kochanska, G.; Murray, K. T. & Harlan, E. T. (2000) "Effortful control in early childhood: Continuity and change, antecedents, and implications for social development". *Journal of Developmental Psychology*; 36:220-32.
- Lawrence, R. T. (1997). "Measuring the image of God: The God image questionnaire and the God image scales". *Journal of Psychology and Theology*, 25, 214-226.
- Morrarty, E.; Dozier, M.; Bernard, B.; Terracciano, S. & Moore, M. (2012). "Cognitive Flexibility and Theory of Mind Outcomes Among Foster Children: Preschool Follow-Up Results of a Randomized Clinical Trial: *Journal of Adolescent and Health*, 51, 17-22.
- Nelson, H. M. & Kroliczak, A. (1984). "Parental use of the threat "God will punish": Replication and extension". *Journal for the Scientific Study of Religion*, 23, 267-277.
- Piaget, J. (1995b). *In L. Smith, Sociological studies* (2nd ed.), London: Routledge (original work published 1977).
- Poole, R. (2003) "*National Identity and Citizenship*", in Linda, Martin Alcoff and Eduardo Mendieta (Eds), *Identities*, UK: Black Well Publishing.
- Rizzuto, A. M. (1974). "Object relations and the formation of the image of God". *British Journal of Medical Psychology*, 47, 83-99.
- Rodríguez, A.; Padilla, M. & Fornaguera, J. (2010). "Authoritarian parenting received from mothers reveals individual differences in preschooler's false-belief, but not in advanced Theory of Mind". *World Academy of Science, Engineering and Technology*, 66:132-137.
- Ruffman, T. (2002). "The relation between children's and mothers' mental state language and theory-of-mind understanding". *Child Development*, 73(3):734-751.
- Slauter, V. & Repacholi, B. (2003). *Introduction: Individual Differences in Theory of Mind*, in B. Repacholi & V. Slaughter (EDs.), *Individual differences in theory of mind*. 13-39, New York: Psychology Press.
- Vonk, J.; Zeigler-Hill, V.; Ewing, D.; Mercer, S. and Noser, A.M. (2015). "Mindreading in the dark: Dark personality features and theory of mind". *Personality and Individual Differences*, 87, 50-54.
- Walker, R.F. & Murachver, T. (2012). (Representation and theory of mind development). *Dev Psychol.* 48(2):509-20. doi: 10.1037/a0025663. Epub 2011 Sep 19
- Wagner, B. M.; Cohen, P. & Brook, J.

S. (1996). "Parent/adolescent relationships: Moderators of the effect of stressful life events". *Journal of Adolescent Research*, 11, 347-374.

- Wellman, H. M.; Cross, D. & Watson, J. (2001). "Meta-Analysis of Theory of Mind Development: Truth about false belief". *Journal of Child Development*. 72,3,655-684.

- Wellman, H.M.; Phillips, T.; Dunphy-Lelii, S. & LaLonde, N. (2004). "Infant social attention predicts preschool social

cognition". *Journal of Development Science*. 7:283-8.

- Wimmer, H.; Perner, j. (1983). "Beliefs about beliefs: representation and constraining function of wrong beliefs in young children's understanding of deception". *cognition*, 13.103-128.

- Young, J. E. (1999). *Cognitive Therapy for Personality Disorders: A schema-focused approach* (3rd ed.). Sarasota, Professional Resource Press.

